



### انگیزه حضور در دو مرکز علمی

همانطور که مستحضر هستید و قبلاً خدمتتان عرض شد: مصاحبه پاسدار اسلام با حضرتعالی بمناسبت فرا رسیدن ۲۷ آذرماه، روز شهادت دکتر مفتاح و روز وحدت حوزه و دانشگاه است که چون جنابعالی یکی از چهره‌های بارز و نمونه کسی هستید که هم در محیط حوزه رشد کرده و هم در محیطهای دانشگاهی حضور فعال و گسترده داشته و الآن هم دارد، لذا مزاحمتان شده و اولین سؤال را درباره انگیزه‌هایتان برای حضور در این دو مرکز علمی، می‌پرسم که امیدواریم در این زمینه، برای خوانندگان پاسدار اسلام صحبتی داشته باشید.

در مورد حوزه و دانشگاه و انگیزه حضور در این دو مرکز: حقیقت این است که هرکس برای آینده تحصیلاتش هدفی را در نظر می‌گیرد. ما در آن وقت‌ها یعنی قبل از پیروزی انقلاب، فکر می‌کردیم که اگر قرار است کاری انجام شود، با این تحصیلات حوزوی، خوب است در جایی باشد که اثر وجودی داشته باشد گرچه با دشواریهای زیاد، توأم بود. ولی جا داشت که تحمل رنج فراوان بکنیم. من از اول فکر می‌کردم که می‌بایست زبان خارجی یاد بگیریم و در آن مسلط هم شوم تا اینکه خودم بتوانم از هر مثنوی بدون واسطه استفاده کنم. بعدها هم که نزد حضرت استاد علامه طباطبائی رضوان الله علیه، مقداری فلسفه خواندیم باز هم به این فکر افتادم که یک مقدار فلسفه غرب هم بخوانیم.

بهر حال نظرمان این بود که بین معلومات حوزه و معلومات دانشگاهی، پیوندی برقرار سازیم فلسفه اسلامی را با فلسفه غربی فرا بگیریم و معلومات حوزه را هم بتوانیم در دانشگاه مورد استفاده قرار دهیم. این در واقع انگیزه اصلی بود. البته همانطور که گفتیم دشواریهای زیادی تحمل شد ولی خدا را شکر که الآن راضی هستیم بخصوص که پس از پیروزی انقلاب و حکم حضرت امام رضوان الله تعالی علیه و شرکت در شورای عالی انقلاب فرهنگی، آنچه را که در آنجا فرا گرفته بودیم، تا حدودی مورد استفاده قرار گرفت.

### علت جدائی حوزه و دانشگاه در گذشته

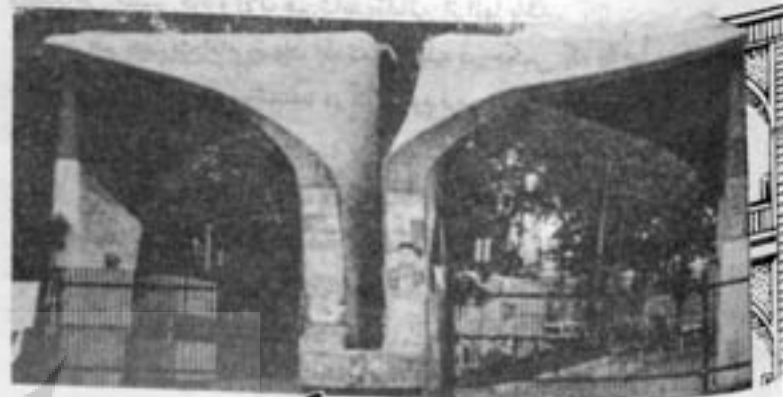
یکی از مشکلاتی که بنظر می‌رسد خیلی هم عمده بوده، همین دور بودن حوزه و دانشگاه و نحوه مشی هر کدام از این دو مرکز در دوران رژیم گذشته است که مثلاً همین فراگیری یکی از زبان‌های خارجی یا حتی درس فلسفه بقدری خلاف انتظار بوده که حضرت امام قدس سره نیز در پیام روحانیت متذکر شدند که حتی افراد را برای فراگیری فلسفه تکفیر می‌کردند. یک ترمیمی ولو اجمالی از آن وضعیت و تأثیری که انقلاب اسلامی بر آن حرکتها و جریان گذاشت بیان فرمائید.

## پیرامون وحدت

آدم تا در یک محیطی زندگی نکند، نمی‌تواند آنچنان که باید، آن محیط را ترمیم بکند. باید در نظر بیاوریم که یک روزی رضاخان آمد و حوزه‌ها را متلاشی کرد. غرض هم این بود که اصلاً اسلام - مثل ترکیه - هدم شود. علما هم کنار رفتند یا کنارشان زدند. آن محیط را در نظر بگیرید با آن محدودیتها که ایجاد شده بود که آدم نمی‌توانست قرآن را درست تفسیر کند و نمی‌گذاشتند؛ طبیعی بود وقتی به مرحوم حاج شیخ عبدالکریم (ره) پیشنهاد کرده بودند یا خودشان در نظر داشتند که مقداری از وجوهات را برای فرا گرفتن زبان خارجی تعیین کنند، متدینین گفته بودند که آقا! سهم امام علیه السلام را می‌دهید که زبان کفار بخوانند!! البته باید از دید آنها نگاه کرد که دید تنگ و محدودی بود زیرا مردم می‌دیدند که در داخل آزادی ندارند، کسی که در خانه‌اش در وطنش نتواند سینه بزند یا عمامه داشته باشد و هزار محدودیت دیگر داشته باشد، حالا فرا گرفتن زبان خارجی برای تبلیغ، چه معنایی دارد؟ کجا می‌تواند برود که تبلیغ کند؟! همین تفکر هم بوده که مرحوم حاج شیخ عبدالکریم را متصرف کرده بود.

اما بتدریج که جنگ دوام تمام شد و بخصوص از سال ۳۲ به بعد یعنی زمان مرحوم آقای بروجردی (ره) که یک روزنه‌ای پدید آمد و تبلیغی شروع شد و کارهایی ولو در حد محدود انجام می‌شد، آن وقت بود که نفسی کشیده می‌شد اما هنوز اثر آن زمان گذشته باقی بود. و در نتیجه فراگیری زبان خارجی معمولاً توأم بود با هوای بیرون رفتن از حوزه و پیوستن به

## عالی انقلاب فرهنگی



## حوزه و دانشگاه

دانشگاه، و بعضی از کسانی هم که از حوزه به دانشگاه می آمدند ولو آدمهای خوبی هم بودند اما چون نمی توانستند محیط تهران آن روز و وضعیت آن زمان را تحمل کنند، ناچار با تغییر لباس می دادند یا هم بعضی از آنها مسبرهای دیگری را انتخاب می کردند. و طبیعی بود که فرا گرفتن زبان آنقدر خوشایند عده ای نباشد و این فکر اشتباهی بود زیرا لازم بود که هم زبان و هم دروس جدید را می آموختند برای اینکه هرکس به آن صلاح مجهز می بود، بهتر می توانست عرض وجود کند.

بهرحال یادگیری زبان خیلی دشوار بود. عده ای با ما شروع کردند و بعداً دوستانشان به آنها همان حرف را گفته بودند که شما سهم امام را می گیرید و زبان کفار می خوانید! و این اصلاً مشروع نیست، و آنها هم منصرف شدند. خدا رحمت کند مرحوم دکتر بهشتی را که در یکی از دبیرستانهای قم برای ما ده پانزده نفری که بودیم، کلاس گذاشته بود که بعداً به تدریج کاهش پیدا کرد تا رسیدیم به تعداد کمی که بعدها اصل کلاس تعطیل شد.

اما از لحاظ فلسفه، از قدیم، متدینین خیلی روی خوش به فلسفه نشان نمی دادند و معمولاً فلاسفه حرفه ای می زدند که با دید فقها چندان سازگار نبود و بعضی از آنها نه همه شان. گاهی در برابر ظواهر شرع، مقداری سرسرکشی نشان می دادند یا «ان قلت» می داشتند.

ولی وقتی که حضرت امام رضوان الله تعالی علیه فلسفه را تدریس

کردند و بعد از ایشان هم مرحوم آقای طباطبائی با آن تواضع و تعبد و خضوعی که داشتند که وقتی به حرم مشرف می شدند، من خودم بارها می دیدم که لبهای مبارکشان را می گذاشتند روی آستانه در و می بوسیدند، تدریس را شروع کردند، شرع را در جای خودش با همه تعبداتش پذیرا بودند و به آن عمل می کردند، طبیعی است که بیش از گذشته فقیهان، مقداری تغییر پیدا می کند.

و حتی ضرورت زمانی هم ایجاد می کرد که فلسفه جای بیشتری در حوزه ها باز کند. شما کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم مرحوم علامه طباطبائی را با حاشیه مرحوم آقای مطهری در نظر بگیرید، کاری این کتاب در معارضه و مقابله با توده ای ها در آن زمان کرد، که هیچ رساله عملیه ای نمی توانست بکند؛ طبیعی است که خود بخود فلسفه جای خود را باز کرد. هر قدر ما با دنیای مغرب زمین ارتباطمان بیشتر شد و در آینده هم بیشتر خواهد شد، به همان اندازه جایگاه فلسفه و حتی عرفان بازر می شود؛ زیرا شما با هیچ ملحدی یا با هیچ غیر مسلمانی نمی توانید از طریق تعبدات شرع و از طریق حدیث یا حتی قرآن کریم وارد شوید؛ باید با یک مسلمانی مورد قبول طرفین گفتگو کرد. این است که فلسفه خود به خود جای خودش را باز کرد و باید هم باز کند. البته لازم است که دانشجوی فلسفه از چنان پیشانی برخوردار باشد که با خواندن فرض کنید چهارتا فرضیه فلسفی دچار مشکل نشود.

پس می شود گفت که در مجموع این یک ضرورت زمان بوده. با این حال آن روزها برخی از فقها و مشرعیانی که خیلی دید وسیعی نداشتند، از روی خشک مغزی و تنگ نظری حرفهایی آزار دهنده می زدند که امام آنچنان دل پردردی از آنان داشت، همانگونه که خود ملاحظه کردید و دیدیم. بهر حال باید کارهای فکری و فلسفی و زبان در آینده ادامه پیدا کند و پیشرفت کند ولی لازمه اش این است که زمینه مناسبی ایجاد کنیم که مشکلی پدید نیاید.

### حرکت انقلاب فرهنگی

همین جا وارد سؤال بعدی می شویم. آن زمینه هائی که باعث به وقوع پیوستن حرکتی تحت عنوان «انقلاب فرهنگی» در دانشگاهها شده چه بوده و انجام این حرکت چه دستاوردهائی را به همراه داشته است. و چگونه شد که قبل از پیروزی انقلاب، دانشجویان و دانشگاهیان همراه با روحانیون نقش بسزایی در جریانات انقلاب داشتند تا جایی که روحانیون تهران، مثلاً، وقتی می خواستند تحصن کنند، در مسجد دانشگاه تهران می آمدند و تحصن می کردند که خود تجلی وحدت حوزه و دانشگاه بود ولی پس از پیروزی فیزیکی انقلاب، و در همان سالهای ۵۸ و ۵۹، جادریهای گروهکها را در دانشگاه می دیدیم که می شود گفت دانشگاه مهد به اصطلاح، نغذبه صفا انقلاب شده بود؟

یک نکته ای در مورد سؤال قبل اضافه کنم: حقیقت این است که

گسترش همه جانبه فکری که در این انقلاب به طور کلی پیش آمده، مرهون شخص حضرت امام رضوان الله تعالی علیه است. آن دیدی که ایشان نسبت به فلسفه و هنر و عرفان داشتند، دیدی جامع و کامل بود وگرنه اگر ما یک فقیه فلسفه نخوانده عرفان نخوانده یا مخالف با فلسفه و عرفان می داشتیم، آنوقت می دیدید چه مشکلاتی پیش می آمد. بنابراین می شود گفت: شخصیت همه جانبه امام در این بینش و گسترش آن تأثیر بسزایی داشته است.

اما در مورد سؤال بعدی، تویته کنید که ما خودمان را در پایان سال ۵۷ قرار بدهیم که انقلاب پیروز شده بود، و گروهکها پشت گرمیشان به شوروی بود، و شوروی آن زمان هم مثل شوروی حالا نبود؛ حتی مجاهدین که ظاهری اسلامی از خود نشان می دادند، تمام برنامه های سیاسی و اقتصادی شان، عموماً محتوایی مارکسیستی داشت، در واقع یک لعاب کمونگمی از اسلام به آن کشیده بودند. بهرحال چندین گروه در دانشگاهها فعال بودند و هرکدام در جامعه برای خودشان اهوانی داشتند، از ملی گراها گرفته تا بقایای سلطنت طلب تا منافقین تا فرقاتی ها، توده ای ها، چریکهای فدائی اقلیت و اکثریت، پیشگام... خیلی ها در همین دانشکده ادبیات بین ۱۶ یا ۱۷ اطاق را در اختیار گرفته بودند و هیچ کس توانایی اخراجشان را نداشت.

واقعاً آنها شخص حضرت امام «ره» بود که توانست محور اساسی کار باشد و اینها را بتدریج کنار بزند. هر قدر هم آنها نیرومند بودند، آن رهبری عظیم مقتدرانه حضرت امام بود که کار را پیش برد وگرنه همه ما آن روزها بدنامان می لرزید از این که چه شد! انقلاب پیروز شد، نظام شاهنشاهی سقوط کرد ولی مگر اینها می گذارند کسی کاری بکنند؟! این همه ترور... این همه نادرستی... این همه انفجار... و این همه تبلیغات و در اختیار داشتن دانشگاهها.

بنابراین، بعد از انقلاب، تا سال ۵۹ که دانشجویان مسلمان ناچار شدند دانشگاهها را بستند و حتی مردم آمدند و کمک کردند، تا آن وقتها ما کلاس نداشتیم و درسی نداشتیم؛ دانشگاه هم در اختیار گروهکها بود و یک ترکتازی عجیبی بود که هر کس هر چقدر قدرت داشت، زور داشت، اطفاهای دانشگاه را در اختیار می گرفت. و تمام مسائل ضد انقلاب از آنجا برنامه ریزی و هدایت می شد از کردستان گرفته تا ترکمن صحرا و... در آن موقعیت، ضرورتاً می بایست دانشگاه تعطیل شود.

در اردیبهشت ماه که دانشگاهها تعطیل شد، حضرت امام «ره» در خرداد ماه ستاد انقلاب فرهنگی را راه انداخت و در شهریور ماه هم جنگ شروع شد، و مواجه شدیم با بازیهای پنی صدر که نمی دانم چه اسمی روی آن بگذارم؛ آن حماقت ها که آدم وقتی یادش می آید اصلاً تعجب می کند از وضع آن مرد در آن روزگار و مشکلات گوناگونی که در کشور بود. بهرحال شروع کردند به برنامه ای که می بایست متناسب با انقلاب فرهنگی

باشد و در واقع دانشگاهی تجدید بنا شود که کشایش، دانشجویش، استادش، برنامه اش و محیطش متناسب با انقلاب باشد. روی همین جهت هم بود که ستاد انقلاب فرهنگی تشکیل شد. اول آمدند از دانشگاهها شروع کردند، برنامه ها را به هم ریختند، استادها را دعوت کردند برای شرکت در تدوین کتاب که تعداد زیادی از این کتابها را بعدها مرکز نشر دانشگاهی منتشر کرد و الآن هم شاید بقایایی از آنها باشد.

بعد هم حضرت امام رضوان الله تعالی علیه در حکمی که ظاهراً در دی ماه سال ۶۰ برای بنده نوشتند، در آن مرقوم فرمودند که با قدرت و قوت، دانشگاهها را باز گشائی بکنید.

ما از روزی که آمدم تلاش کردیم برای اینکه برنامه ها را جمع و جور کنیم و دانشگاهها را باز کنیم. بنابراین، وضعیت آن روز ایجاب می کرد که یک دگرگونی پدید بیاید و این هم جز با تعطیل موقت دانشگاهها امکان نداشت. شاید هم اگر جنگ نمی شد، آنقدرها طول نمی کشید گرچه برخی هم نظر داشتند که دانشگاهها را مدتی طولانی تعطیل بکنیم.

### مقابله با فرهنگ مبتذل غرب در دانشگاهها

- این روزها خصوصاً پس از بیانات مقام معظم رهبری در مورد نهاجم فرهنگی و شیوع غریبگی و فرهنگ مبتذل غرب، صحبتهای زیادی می شود. تحلیل شما از مسأله نهاجم فرهنگی چیست و مصادیق بارز آن را چه چیزهایی می دانید؟  
وانگهی اگر یکی از عوامل شیوع فرهنگ مبتذل غرب، دروس دانشگاهی بویژه در علوم انسانی است و دیگری اساتید غریب زده، شما به عنوان یکی از مسئولین نظام آموزش عالی، در این زمینه چه برخوردی را صلاح می دانید و چه برخوردهائی تا کتون در این زمینه صورت گرفته است؟

• ستاد انقلاب فرهنگی آن روز، چهار محور را فرا راه خودش قرار داده بود: یکی - اصلاح برنامه، که اگر تا حالا فلان برنامه و فلان هدف بوده، این را برداریم تبدیل کنیم به برنامه ای که هدفش در مسیر تحقق اهداف انقلاب است. دیگری، تدوین کتاب که کتابها متناسب با دانشگاه باشد و دیگر هم تربیت استاد و آخرین هدف، وضع دانشجو، که چگونه باید آن را تربیت کرد. این چهار محور برای تحقق آن مسأله ای که شما اشاره کردید بود.

در مورد استاد، بگذریم از اینکه چقدر ما موفق شدیم یا نشدیم، بهرحال در مورد تربیت استاد، پیشنهاد کردند که یک دانشگاهی تأسیس شود که عده ای از دانشجویان متعهد و با استعداد را با حداقل کمک، چند سالی تعلیم بدهد و اینها بشوند استاد های صالح و عالم دانشگاهها و طرح دانشگاه تربیت مدرس را برای این ریخته بودند با برنامه خاص و هزینه مخصوص.

برای تدوین کتاب هم مرکز نشر دانشگاهی از آن آغاز شروع به کار کرد ولی بخصوص از آن جهت که علوم انسانی نقش بیشتری در این جهت دارند، در تاریخ ۶۳/۱۲/۷ که مقام معظم رهبری، آن روز رئیس شورای

عالی انقلاب فرهنگی بودند، سازمانی را برای این کار در نظر گرفتند که بعدها ما اسمش را سازمان مطالعه و تدوین گزاشتم و مخفف آن می شود «س. م. ت» (سمت) مسئولیتش را هم به عهده ما گذاشتند و حالا باید بگویم باز بگذریم از اینکه از سال ۶۴ که ما شروع کردیم، فقط یک میلیون تومان حضرت امام «ره» دادند که مایه حرکت برای این کار بود و بهر صورت ایام جنگ بود و بیش از این مقدور نبود، تا این مدت اخیر که تحرکی به آن دادیم و ما هم هنوز آن کاری که باید بکنیم نکرده ایم و آن اینکه: گروههای تحقیق ژرف اندیش را کنار هم بنشانیم و اینها روی مسائل مبنائی بیاندیشند و کتاب تدوین کنند.

البته حالا سمینارهایی گذاشته ایم؛ سمینار اقتصاد، سمینار جامعه شناسی و سمینار ادبیات انقلاب اسلامی که ان شاء الله در سوم تا پنجم دی ماه برگزار خواهد شد. و همینطور گروه هائی را داریم تشکیل می دهیم و از قبل هم در آن دفتر همکاری بوده اند، و ان شاء الله یک رشدی باید به آنها بدهیم، برای اینکه کارهای مبنائی در زمینه علوم انسانی بکنند و تا حالا هم که حدود سی کتاب توسط «سمت» منتشر شده، می شود گفت تا حدود زیادی در مسیر آن اهداف است.

باز هم اگر بنده بگویم که اینها کمال مطلوب است، خطا گفته ام زیرا خودم هم این را قبول ندارم که صد درصد ایده آل باشد، این یک قدمی است که برداشته می شود و بعدها بتدریج نقائص برطرف می گردد.

از لحاظ دانشجوی هم که گفتم، فرار بوده کارهایی برای دانشجویان بشود؛ دانشجوی تربیت شود، تبلیغات درستی باشد و آگاهی باشد و دروس معارف در حقیقت برای این منظور گذاشته شد. دروس اخلاق اسلامی، تاریخ اسلام و این دروس عمومی که حدود ۱۲، ۱۳ واحدش جنبه اسلامی و فرهنگی را دارد، اینها به این خاطر بود. البته این را هم باید بگویم که آن استادی که بتواند در دانشگاه، واقعاً دانشجوی را اغشاء بکند و وقت بگذارد و از روش تدریس و توانائی علمی و عملی تدریس برخوردار باشد، متأسفانه کم داشته و داریم، ولی بهر حال باز هم قدمهایی در این زمینه ها برداشته شده است. مدرسه دار الشفاء در واقع برای همین منظور بوده که تعداد هفتاد نفری، امسال فارغ التحصیل می شوند و همین حدود هم دارند تحصیل می کنند و دوره می بینند.

البته باز باید بگویم: تربیت مدرس آن رشد کافی را نیافته است و واقعاً با هزار مشکل روبرو بوده است. الآن هم همان مشکلات تا حدود زیادی برقرار است. مثلاً هزار و دویست استاد را در حد فوق لیسانس و دکترا تحویل داده؛ این خودش یک قدمی است ولی در طول ۱۰ سال، دست کم، می بایست چهار پنجهزار استاد تحویل دانشگاه ها می داد. حالا به چه دلیل این کار نشده، فعلاً کاری نداریم. و یا اینکه حوزه ها، آن کمک کافی و واقعی را نکرده اند و در اثر مشغولیت های فراوان نتوانسته اند مبنائی اسلامی را برای دانشگاه ها تدوین بکنند که همه اینها جای بررسی فراوان

دارد.

## حمایت از دانشگاه تربیت مدرس

در همین رابطه شاید بشود این را مطرح کرد که یکی از چیزهایی که شورای عالی انقلاب فرهنگی با آن روبرو بوده و شاید یکی از موانع باشد بوجود آمدن سریع دانشگاه آزاد در جامعه بوده یعنی یکی از مواردی که از یک طرف با رشد و حمایت دانشگاهی مثل تربیت مدرس که اهمیت حیاتی داشته گویا استقبالی نمی شده با کم حمایت می شده و از طرف دیگر وجود دانشگاه آزاد با رشد بسیار سریع که در جاهای مختلف داشته، شورای عالی انقلاب فرهنگی با آن روبرو بوده است. نظر شما راجع به خود حرکت دانشگاه آزاد به عنوان بخشی که شورای عالی انقلاب فرهنگی با آن در تماس است باتوجه به اینکه هم از جهت مدرکشان و هم از جهات مختلفی با شورای عالی ارتباط باید داشته باشند، آیا در شورای عالی انقلاب فرهنگی در این زمینه صحبتایی شده یا نه؟

• مقام معظم رهبری همین اخیراً که اعضای هیئت علمی و معاونین و در واقع ابواب جمعی دانشگاه تربیت مدرس خدمتشان رسیده بودند. دوسه ماه پیش خیلی صحبت تأیید و تقویت و تحکیم نسبت به تربیت مدرس داشته و دوستان را توش و توان زیادی بخشیدند، ایشان، قبل از اینکه مقام رهبری را داشته باشند یا یک یا دو بار تشریف آوردند و آنجا را دیدند و تأیید کردند اصلاً ایشان قبل از این موقعیت، رئیس هیئت امنای آنجا بودند. آقای هاشمی رفسنجانی ریاست محترم جمهوری دوبار تشریف آوردند آنجا آقای موسوی اردبیلی تشریف آوردند، قبلاً آقای مهندس موسوی یک بار تشریف آوردند، بهر حال مسئولین رده اول همه به آن دانشگاه کمک کردند منتهی دیگر در این رده های پایین تر که می آید دچار مشکل می شود که یا سازمان برنامه و بودجه، آن حرکتی که متناسب با این باشد انجام نمی دهد یا در مجلس مثلاً منظور که نباید تأیید نمی کنند البته آنها هم هر کدام در یک مرحله ای زحمت کشیده اند. اکثرشان دید خوبی داشته ولی این دانشگاه اصولاً در زمان جنگ دایر شده بود و بنای اولیه اش بنای ضعیفی بود. می بایست از آن آغاز با یک بودجه سطح بالایی تأسیس می شد و اگر هم نشده دیگر در سالهای بعد از جنگ می بایست که یکباره، مثلاً به صورت جهشی، بودجه این را یکسال مثلاً بکنند چهار برابر تربیت مدرس شاید تمام بودجه ارزش در طول تمام سه چهار سال اخیر که یک کمی خوب بوده به دوازده میلیون دلار رسیده این را مثلاً می بایست یک بودجه ارزی کافی داشته باشد و حتی یکبار هم آقای دکتر حبیبی نشستند با بعضی از دوستان، حدود دو روز بصورت ریز همراه با کارشناس و برآورد کردند که به این دانشگاه مثلاً باید پنجاه میلیون دلار ارز داده بشود، یک میلیارد یا بیشتر سالانه بودجه اش باشد؛ اما عمل نشد، حالا به چه دلیل؟! بماند.

اما در مورد دانشگاه آزاد، اصل این دانشگاه در شورای عالی تصویب شده، مجلس هم مصوبه ای داشته است که این به چه صورت اجرا بشود



نگه داشت تا این کارها انجام پذیرد، این گردونه وقتی به چرخش افتاد باید همراهش رفت. البته خود محیط، دانشجویان مسلمان، اساتید خودشان، که خیلی هاشان واقعاً آن انحرافهای قبلی را ندارند، محیط هم دیگر آن اجازه را نمی دهد، بعضی هاشان هم که خیلی سر ناسازگاری داشته، یا کنار رفتند یا کنارشان زدند، بهرحال این گردونه وقتی بکار افتاد دیگر کارش را انجام می دهد. پس دفتر همکاری کارش این بود. تعدادی هم کتاب داده، الان هم دوستانی مشغول هستند، ان شاء الله اگر بتوانیم در آینده هم تعدادی بر نیروهای آنجا بیافزاییم و فرصت بیشتری برای این کار بگذاریم، که در چند زمینه بتوانند کار بیشتری بکنند.

البته حالا که دانشگاهها باز شده، اسادهای دانشگاه دیگر اشتغال فراوانی پیدا کرده اند و دیگر با آنها همکاری نمی کنند، جز معدودی از اسادهای اینارگر و دلسوز بنابراین جو حالا با جو سال ۶۱ و ۶۲ خیلی فرق دارد. آنوقتها خیلی ها حاضر بودند. هم دانشگاهها تعطیل بود، هم اصولاً محیط، محیط دیگری بود اما حالا دیگر آن طور نیست.

بنا بر این در حقیقت همکاری حوزه و دانشگاه به آن معنی که یک طرفش دانشگاه باشد و حتی اساتید دانشگاه بیشتر باشند، الان وجود ندارد. خیلی با زحمت ما می توانیم در یک گروه مثلاً یک یا دو نفر را جذب بکنیم.

اما آن دفاتر منصوب دفتر مرکزی نمایندگان مقام معظم رهبری؛ در گذشته که بعضی هاشان خیلی تجربه موفقی نداشتند، البته مربوط به چند سال پیش است، اکنون دیگر مانیم که ناظر کار دوستان باید باشیم و امیدواریم برنامه ریزی درستی برای اینها داشته باشند. از تجارب گذشته استفاده کنند، حضور بیشتر داشته باشند. دانشگاه را بشناسند. شناخت هر محیطی اساس فوقتیت در آنجا است. اگر کسی بخواهد در قم زندگی بکند و مثلاً هفته ای چند ساعت به دانشگاهی سر بزند، این هیچگاه نمی تواند دانشگاه را بشناسد. شناخت یک کاری اصلاً زندگی کردن با آن کار است یعنی تمام برخوردت با اعضای آنجاست. فکرت فکر آنهاست، فکر آینده ات برنامه ریزی ات همه اش با آن است.

ما امید این را داریم که برادرانمان این مسئولیت عظیم و خطیر را که بهرحال ولو با واسطه به مقام معظم رهبری باز خواهد گشت، امید این را داریم که تلاش بیشتری بکنند و ان شاء الله که در کارشان موفق باشند.

### تقویت پیش فرهنگی در جامعه

در پایان با تشکر و سپاس از حضرتعالی، اگر فرمایشی دارید خصوصاً در زمینه آینده نگری و تحقق انقلاب فرهنگی در دانشگاهها که اساس پیروزی انقلاب اسلامی را به ارمغان می آورد، بیان فرمائید.

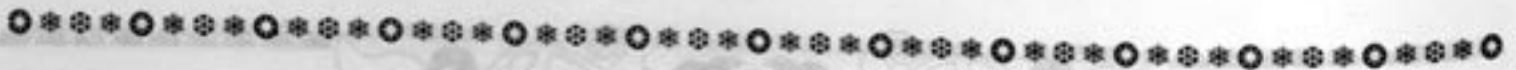
حقیقت این است که من خیلی مطلب دارم. یعنی تجارب فراوانی از این دو مرکز دارم، در واقع پرورده هر دو مرکز. هم آنجا درس می دهم هم

وظیفه وزارت علوم را هم معلوم کرده اند. آنچه که دانشگاه الان باید انجام بدهد و به مسئولین آنجا هم گفته ام، این است که مشکل این دانشگاه هر چه زودتر برطرف بشود. یعنی وزارت علوم و دانشگاه آزاد با هم بنشینند و آن هیئتی که وزارت علوم تعیین می کند اینها بروند واحدهای دانشگاه آزاد را بررسی بکنند. هر جایش نقیصه ای دارد مطابق دستوری که هم شورای عالی انقلاب فرهنگی دارد و هم مجلس شورای اسلامی، مطابق آن دستور، هر چه زودتر نقایص کار را برطرف بکنند، تکلیف دانشجویان را معلوم بکنند و الا اصلش مورد تأیید شورا بوده و ما قبولش داشتیم. گسترش هم باید حساب شده باشد، برای اینکه دانشجوی وقتی می آید باید حساب این را کرد که این آدمی در سطح بالا، تکلیفش باید معلوم باشد. زندگی آینده اش هر سالی که درس می خواند هزار تا محاسبه روی تحصیلاتش دارد، صرف نظر از هزینه ای که می کند، باید طوری باشد که وقتی می آید پایان کارش معلوم باشد. و این جز با اینکه این دو تا مرکز هر چه زودتر کنار را به پایان برسانند تمام نمی شود، هر چه هم بر تأخیر در بررسی بگذرد. هم بررسی دشوارتر می شود و هم آثار زیانبار، بیشتر خواهد شد؛ زیرا در موارد زیادی بلا تکلیفی اشخاص، روشن است که می پرسند، ما تکلیفمان چیست؟ ما اینجا آمده ایم، حالا به هر دلیلی آمده ایم، اکنون چه باید بکنیم؟ این چیزی است که در قانون معلوم شده و ان شاء الله دوستان همکاری بکنند تکلیف مردم معلوم بشود.

### نقش دفتر همکاری حوزه و دانشگاه

برای وحدت حوزه و دانشگاه، یک سری کار، بایستی در جزئیات و در اجرا مشخص می شد. نهادهایی در دانشگاه بوجود آمده که هم نزدیک کنند این دو مرکز را به همدیگر و هم اینکه موضع نزدیک و برابر با هم داشته باشند. از این نظر می بینیم دفتر همکاری حوزه و دانشگاه و دفتر نمایندگان روحانی با مرکزیت دفتر نمایندگی مقام معظم رهبری تأسیس می شود؛ نقش این دفاتر در دانشگاهها را چگونه می بیند و اینکه برای تحقق آن هدف نهایی که وحدت حوزه و دانشگاه است با توجه به اینکه این نهادها چندین سال است که در دانشگاهها حضور دارند؛ ارزیابی شما از حضور این دو نهاد و این دو دفتر چیست و چه برداشتی دارید برای ادامه راه؟

دفتر همکاری حوزه و دانشگاه که در دانشگاه نیست. در سال ۶۱ طرحش این بود که چون دانشگاهها هم تعطیل بود، حدود هفتاد هشتاد نفر از اساتید دانشگاه همراه با بیست نفر مثلاً از فضایی حوزه بنشینند و تعدادی کتاب مبنایی در چند زمینه تهیه بکنند تا در آینده کتابهای دانشگاهها بر اساس آن کتابها تدوین بشود. ولی این کار آنچنان که باید با سرعت انجام نگرفت، مدتی هم هیچ کاری انجام نمی داد. بنده دنبال کردم کار را و الان هم مقداری سرعت به کار بخشیده ایم. دانشگاهها هم یک گردونه عظیمی است که می دانید، سیصد چهار صد هزار دانشجویی که نمی شود



اینجا درس می‌دهم، هم آنجا برنامه‌ریزی کرده‌ام و آن مدرسه دارالشفاء و همان دفتر همکاری و مؤسسه در راه حق و... و هم اینجا برنامه‌ریزی کرده‌ام. و الآن هم که دیگر مدتی است از انقلاب می‌گذرد خیلی مسائل برایمان معلوم شده است. خدمت مقام معظم رهبری هم بنده دوسه بار این را عرض کردم و ایشان هم دستور دادند ان‌شاءالله شورای عالی انقلاب فرهنگی در آینده قرارش این است که به مسائل فرهنگی بیشتر بپردازد تا به این برنامه‌های خرده‌ریز دانشگاهها. چون اینها دیگر، بهرحال باید به وزارتخانه‌ها واگذار بشود و ما سراغ یک سلسله مباحث اساسی فرهنگی برویم.

اولاً ما توجیه داریم که این کشور بالأخره روحانیت در آن نقش محوری دارد و روحانیت جایگاه رفیع خودش را دارد، مردم حتی انتقاد هم که می‌کنند در عین حال می‌دانند که روحانیت چه منزلتی دارد. یک کار مبنایی باید در این حوزه‌ها صورت بگیرد. یک برنامه‌ریزی که مقام معظم رهبری هم به این عنایت دارند. فرمودند در این بیانات اخیرشان، یک کار مبنایی حالا من وارد جزئیاتش نمی‌شوم. برای حوزه‌ها باید از لحاظ زبان فارسی، از لحاظ شیوه تربیتی، از لحاظ شیوه ورود به کارهای اجرایی، طلبه چگونه باید تربیت بشود که بتواند در اجتماع هم جایگاه خودش را داشته باشد. اینها خودش اصلاً یک برنامه‌ای می‌خواهد. فقه جایگاهش چیست؟ تفسیر، فلسفه، کلام، زبانهای خارجی، ما با عالم چگونه باید برخورد کنیم که تفکر حوزه‌ها بتواند به بیرون برود؟ اینها خودش کارهای اساسی است. البته در حوزه‌ها خیلی تغییر پدید آمده. مثلاً تفسیر جایگاه بهتری پیدا کرده است از قبل از انقلاب. و این هم باز دنباله آن خدمتی است که مرحوم آقای طباطبایی رضوان الله تعالی علیه آغاز کردند و الآن آقای جوادی آملی که خداوند ان‌شاءالله توفیق و تأیید و سلامت به ایشان بدهد، دارند تفسیر را ادامه می‌دهند. ظاهراً مراکز دیگری هم تفسیر دارند.

مسئله دیگر، مسئله زبانهای خارجی است. نمی‌شود در یک حوزه چندتا زبان خارجی بدانند، اما این برنامه‌ریزی زبان که شد باید بدانیم که حاصلش در کجا بکار می‌افتد. همین جور نباشد یک چیزی را تعلیم بدهیم بعد هم بکار نیاوردنش و فراموش بشود. این یک بحثی است که از حوزه‌ها باید کار دقیق و عظیمی شروع بشود. طلبه باید طوری تربیت بشود که واقعاً در دانشگاه بتواند نقش فعال داشته باشد. برای دانشگاهها و هماهنگ کردن اینها با حوزه‌ها باید فعالیت بیشتری و در واقع یک وحدت روش، وحدت رویه و تفکر در عمل با یک انسجامی پدید بیاید که اینها همخوانی داشته باشند یعنی همانطوریکه الآن فرض کنید بنده می‌روم سرکلاس و هیچ مسئله‌ای نیست و حال آنکه قبل از انقلاب اینطور نبود، این در همه جا تعمیم داشته باشد البته الآن هم کم و بیش هست، طلاب می‌آیند سر کلاس دانشگاه که یا دانشجو هستند و یا استادند و همینطور از دانشگاهها تعداد زیادی ما الآن فوق لیسانس داریم که آمده‌اند در حوزه

دارند دروس حوزه را می‌خوانند. یک داد و ستد بنیادی و مبنایی و در واقع یک تار و پود به هم تنیده‌ای اینها باید با هم داشته باشند. این برنامه هم می‌شود برایش ریخت. یک قدمهای کوتاهی برداشته شده که اگر فرصتی باشد می‌شود کارهای گسترده‌تر کرد. اما برای مباحث فرهنگی، باید رفت در میان جامعه واقعاً بسیاری از مسائل مبنای فرهنگی دارد.

در یک نظام فرهنگی واقعاً اگر همه‌اش بخواهی با جریمه با مردم برخورد کنی، اصلاً نمی‌شود. باید انسان برای یکایک اینها برنامه‌ریزی بکند. شما فرض کنید یک مراجعه‌کننده از یک روستا بلند می‌شود، پنجاه کیلومتر فاصله را می‌آید در یک شهری، کارمندی آنجا نشسته به او می‌گوید: خیلی خوب نامه‌ات را بگذار اینجا، فردا بیا!! این را هیچ کاریش نمی‌توان کرد. آن بنده خدا هم که نمی‌تواند دعوا کند. این فقط شرف انسانی است و در واقع تربیت فرهنگی است که کارمند را به فکر وادارد که این بنده خدا از راه دور آمده، من هم ساعت اداری را باید محترم بشمارم و حتی اگر ساعت اداری نباشد باید کارش راه بیاندازم. یا مسئله رشوه! رشوه دادن، رشوه گرفتن، احترام به همدیگر، احترام به اقوام، گسترش فرهنگ و معلومات طوری باشد که کتابخوانی، مسائل فرهنگی، عشق و علاقه به معنویات و... طبق برنامه‌ای حساب شده در جامعه رواج پیدا کند و خلاصه اینها را باید نشست و برایشان یکایک برنامه ریخت. همانطور که گفتیم از حوزه‌ها و از دانشگاهها و پیوند اینها و بعد تسری عمومی و سراسری به تمام فرهنگ جامعه داد. آن جا است که قانون موفق می‌شود آن جا است که اگر گفتیم مالیات پرداز، فرهنگ پرداخت مالیات واقعاً برای مردم جا می‌افتد. مثل خیلی از کشورهایی که دادن مالیات با اینکه دین و ایمانی هم ندارند. جزء فرهنگشان است. در سوئیس مثلاً وقتی به طرف می‌گویند مالیات می‌خواهی پرداززی فکر نمی‌کنند که حالا یک باری است، حال آنکه دیندارهای ما با هزار حيله از زیر پرداخت مالیات فرار می‌کنند.

کار کردن خودش یک فرهنگ است، چه باید کرد که مردم واقعاً برایشان کار بشود یک فرهنگی، کار یک شرفی و افتخاری برایشان باشد، بیکاری واقعاً بد تلقی بشود. اگر فرهنگ کار در یک جامعه رشد داشته باشد، جوان هرگز بیکار نمی‌ماند، یا نمی‌رود دنبال قاچاق فروشی، یا کارهای کاذب یا نظیر اینها و هزارها نمونه‌اش که نمونه فرهنگی و شبه فرهنگی که آدم می‌تواند نشان بدهد اینها کارهایی است که باید به آنها پرداخته بشود و امیدواریم که شورای عالی انقلاب فرهنگی هم در آینده همانطور که در نظر گرفته‌اند به چنین زمینه‌هایی بپردازد.

(خیلی ممنون از اینکه وقتتان را بجا دادید. تشکر می‌کنیم.)

۱- البته من معتقدم از بیست سال پیش، شوروی به بن‌بست رسیده است و این ابتکار گورباچف نبود، ولی بهر حال در اثر رسیدن به بن‌بست واقعی گورباچف ناچار شد که اصلاحات جدید را بپذیرد و به حیات کمونیسم در شوروی خاتمه دهد.